

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال پنجم امام(ره) بر محقق اصفهانی(رض)

عرض کردیم که امام(رض) مجموعاً شش اشکال بر محقق اصفهانی(قده) وارد کردند، که چهار اشکال از آنها را بیان کردیم. اشکال پنجم این است که؛ محقق اصفهانی(ره) فرمودند همانطور که در غیر آخرس، «لفظ»، رافع اشتباه است، یعنی وقتی می‌گوید «بعثت»، دیگر احتمال هبه یا صلح داده نمی‌شود، اشاره آخرس نیز رافع اشتباه است.

امام(ره) می‌فرمایند «رافعیت اشتباه»، از امور نسبی نیست. اگر يك چیزی رافعیت اشتباه داشته باشد، در همه موارد دارد. مثلاً «لفظ»، رافع اشتباه است، چه این لفظ از زید صادر شود یا از عمرو، خاصیت لفظ این است که رافع اشتباه است. اگر ما گفتیم اشاره من حیث هی‌هی، رافع اشتباه است، عیبی ندارد، اما اگر بتوانیم این را اثبات کنیم.

اما اگر نتوانیم این را اثبات کنیم، بلکه بگوییم اشاره از خصوص آخرس رافع اشتباه است، این بدین معناست که بگوییم این خصوصیت (رافعیت للاشتباه) از امور نسبی است؛ یعنی اشاره نسبت به آخرس این صفت را دارد، اما همین اشاره اگر از يك انسان سالم صادر شود رافع اشتباه نیست. آنگاه می‌فرمایند چگونه معقول است که چیزی فقط نسبت به صدور از آخرس این صفت را دارا باشد؟ اگر این صفت در حاقّ او هست، همه جا باید باشد، چه در آخرس و چه غیر آخرس باید بگوییم اشاره، رافع اشتباه است. لذا نمی‌توانیم بگوییم در خصوص آخرس، رافع اشتباه است.

اشکال ششم

اشکال ششم این است که؛ - البته این توضیحی است که ما می‌دهیم، و إلا ایشان در کتاب بیع، خیلی مختصر ذکر فرموده‌اند. شما بین دو عنوان خلط کردید؛ بین «قوة الدلالة» و «مؤكدیت العهد». فرمودید اشاره اگر از حیث دلالت قوی باشد، می‌شود عهد مؤکد، اگر اشاره، دلالت ضعیف داشت، می‌شود عهد غیر مؤکد. می‌فرماید مسأله «مؤكدیت عهد» ربطی به قوت یا ضعف دلالت ندارد. می‌فرمایند در معامله‌ای که انجام می‌شود، «لفظ» یا «اشاره» يك دلالتی بر اصل تبدیل و تبادل دارد، اما برای اثبات اینکه این عهد، يك عهد مؤکد است، نیازی به دلیل و قرینه دیگر داریم.

حتی در لفظ هم همینطور است. يك لفظ دلالت دارد بر «قبلت»، لفظ دیگر دلالت بر معنای بیعی دارد، اما این که آیا حتماً عهد مؤکد باشد این را از راه دیگری باید استفاده کرد. این مجموع شش اشکال که مرحوم امام(ره) بر محقق اصفهانی(قده) ذکر کردند.

اشکال محقق خوئی (ره) بر محقق اصفهانی (قده)

عرض کردم اشکال هفتمی هم در کلمات محقق خوئی (ره) است (مصباح الفقاهة، ج 1، ص 278). ملاحظه فرمودید که علت فرمایش محقق اصفهانی (ره) مبنایی بود که در کلام ایشان بود که؛ آیه شریفه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» بمعنای «**أَوْفُوا بِالْعَهْدِ**» است و عهد را به «عهد مؤکد» معنا کردند و گفتند همانطور که غیر اخرس؛ هم عهد مؤکد دارد و هم غیر مؤکد، أخرس نیز؛ هم عهد مؤکد دارد و هم عهد غیر مؤکد. محقق خوئی (قده) می‌فرمایند گرچه این «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» را طبق بعضی از روایات به «عهد مؤکد» معنا کرده‌اند، اما بعضی از روایات هم آن را به عنوان «مطلق العهد» تفسیر کرده‌اند؛ عهود اعم از مؤکد و غیر مؤکد.

خلاصه عقد، خصوص عهد مؤکد نیست. در نتیجه؛ طبق بیان محقق اصفهانی (ره) معاطات که از عقود غیر مؤکده است، باید از تحت «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» خارج شود. اما کسانی مثل محقق خوئی (ره) که می‌گویند «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» مطلق عهد را هم شامل می‌شود، نتیجه این است که در معاطات، و لو عهد مؤکد نداریم، اما اصل عهد را داریم. طبق بیان محقق خوئی (ره) اصلاً معاطات، عقد است. وقتی شما عقد را به عهد معنا می‌کنید، عهد را هم به مطلق العهد معنا می‌کنید نه خصوص عهد مؤکد، پس معاطات عقد است. اما طبق مبنای محقق اصفهانی (ره)، معاطات عقد نیست، بلکه طبق تفسیر ایشان؛ عقد فقط عهد مؤکد است، مؤکد که شد دیگر شامل معاطات نمی‌شود.

ذکر دو نکته برای نقض کلام محقق اصفهانی (ره) و اشکال محقق خوئی (رض)

در اینجا دو نکته را بیان می‌کنیم تا هم اساس کلام محقق اصفهانی (ره) و هم اشکال محقق خوئی (رض) از بین برود.

نکته اول: معنای «عهد مؤکد» چیست؟ اگر مراد از «عهد مؤکد» یا «عهد مشدد» این باشد که قابل بهم زدن نیست؛ یعنی همانی است که از آن به عقد لازم تعبیر می‌کنیم، بله، اگر مراد این باشد این فرمایشات درست است.

اما ما عرض کردیم که مراد از مؤکد و مشدد؛ «طرفینی» است. یعنی وقتی می‌گویید «العهد المؤکد» یعنی عهده‌ای که نیاز به طرفین دارد، در مقابل آن عهده‌ای است که نیاز به طرفین ندارد. در جایی که عهد در مقابل عهد است، التزام در مقابل التزام است، این عهد مؤکد و مشدد است، این التزام در مقابل التزام ممکن است به حسب اصطلاحی عقد لازم باشد و ممکن است لازم نباشد. پس هم محقق اصفهانی (ره) و هم محقق خوئی (رض) «عهد مؤکد» را به «عهد لازم» معنا کرده‌اند، آن وقت این فرمایشات را بیان می‌کنند، در حالی که اصلاً عهد مؤکد و مشدد بمعنای لازم نیست، بمعنای این است که محتاج به دو طرف است.

با این اشکال، اساس کلام محقق اصفهانی (ره) کنار می‌رود، چون اساس فرمایش ایشان این است که کاری کنیم که «اشاره» هم «عهد مؤکد» یا «عقد لازم» شود که قائم مقام لفظ باشد. همچنین فرمایش محقق خوئی (ره) نیز کنار می‌رود.

نکته دوم: نکته دیگر همان مطلبی است که قبلاً هم گفتیم که «اشاره» از اسباب عقلائیه است، می‌خواهد عنوان «عهد مؤکد» را داشته باشد یا نداشته باشد، می‌خواهد «قوت دلالت» داشته باشد یا نداشته باشد. الان بحث ما در لزوم و عدم لزوم نیست. نمی‌خواهیم بگوییم آیا با «اشاره»، عقد و معامله‌ای که واقع می‌شود لازم است یا نه؟ تا بگوییم اشاره، عهد مؤکد است یا عهد مؤکد نیست.

بلکه ما می‌خواهیم بگوییم آیا اصل معامله، با «اشاره» محقق می‌شود یا نه؟ به نظر ما بدون تردید «اشاره» از اسباب عقلائیه است. اگر کسی مقداری مقاومت کند و این را نپذیرد، تردیدی ندارد که «اشاره اخرس» از اسباب عقلائیه است. آن وقت همان

نکته اجتهادی که عرض کردیم جاری می‌شود که گفتیم اشاره از اسباب عقلاییه است و دیگر نیاز به دلیل خاص ندارد و همین مقدار که شارع از آن منع و ردعی نکرده باشد کافی است. این اشکالاتی که امام(رض) فرموده‌اند، اگر ما بخواهیم و مقداری دقت کنیم می‌توانیم نکاتی را ذکر کنیم، اما این را بر عهده خود آقایان می‌گذاریم تا خیلی معطل نشویم، چون مطالب دیگری هست.

تقسیم «اشاره أخرس» در بیان مرحوم امام(ره)

در ادامه بحث، امام(ره) باز يك تقسیمی را برای «اشاره أخرس» ذکر فرموده‌اند؛ «اشاره أخرس» بر دو نوع است: نوع اول: اینکه خود اشاره، «سببٌ لإيقاع المعاملة و تحققها»، بگوییم أخرس با اشاره‌ای که بیان کرد که این مال تو، یعنی دارد ایجاب می‌خواند و می‌خواهد معامله را انجام دهد. پس خود اشاره، سبب تحقق معامله می‌شود.

نوع دوم: اینکه أخرس می‌داند که دیگران چگونه معامله انجام می‌دهند، مخصوصاً اگر أخرسی باشد که کر نباشد - غالب آنهایی که أخرس هستند کر هم هستند، اما اگر أخرسی بود که بالعرض أخرس شده بود و نمی‌تواند حرف بزند اما می‌شنود - حالا بخواهد با اشاره، به همان الفاظی که دیگران می‌گویند اشاره کند و آن الفاظ را برای ایقاع معامله در ایجاد معامله بکار می‌برد، می‌فرمایند این نوع از اشاره أخرس، موجب تحقق معامله نیست، بلکه اشاره، «إشارة إلى اللفظ»، اما معامله با آن لفظ واقع می‌شود. آنچه که موجب و محقق معامله است؛ همان لفظ است.

اشکالات امام(ره) بر صورت دوم

بعد از اینکه مرحوم امام(ره)، این دو صورت را برای «اشاره» ذکر فرموده‌اند، به این صورت دوم، سه اشکال وارد کرده‌اند.

اشکال اول:

فرموده‌اند به نظر ما این صورت دوم، ثبوتاً محال است و چنین چیزی امکان ندارد. چرا امکان ندارد؟ می‌فرمایند این صورت دوم، جمع بین لحاظین است؛ یعنی در یک مورد واحد، هم لحاظ استقلالی شود و هم لحاظ آلی شود، این محال است. توضیح مطلب اینکه (با اینکه اینجا امام(ره) در کتاب البیع باطر وضوحی که در ذهن شریفشان بوده توضیحی نمی‌دهند، اما ما در توضیح مطلب می‌گوییم)؛ این شخص أخرس نمی‌خواهد اشاره را آلت برای ایجاد معامله قرار دهد، بلکه خود اشاره، می‌شود اشاره به يك لفظ دیگری، «الإشارة إشارة إلى اللفظ» و آنچه که آلت برای ایجاد معامله است؛ لفظ است. بگوییم در این لفظ، هم لحاظ آلی شده و هم لحاظ استقلالی. این لفظ، لحاظ آلی دارد، به لحاظ اینکه می‌خواهد آن لفظ را آلت برای ایجاد معامله قرار دهد. و خود لفظ، باید لحاظ استقلالی هم شده باشد، چون مسبب برای اشاره است؛ یعنی این لفظ از حیث این که «آلة لإيجاد المعاملة»، لحاظ آلی می‌شود، از حیث این که «مسببٌ عن الإشارة» لحاظ استقلالی می‌شود. پس در يك مورد واحد؛ هم لحاظ آلی شده است و هم لحاظ استقلالی.

اشکال دوم:

سپس از آنجا که این اشکال قابل جواب است، چون نمی‌شود که يك چیز را هم لحاظ آلی کرد و هم لحاظ استقلالی، چون دو لحاظ اگر به اعتبار واحد باشد قابل جمع نیست، اما اگر به دو اعتبار باشد، به اعتبار اینکه مسبب از اشاره است لحاظ استقلالی می‌شود، و به لحاظ اینکه آلت برای ایجاد معامله است، لحاظ آلی است مانعی ندارد. لذا اینگونه جمع بین لحاظین اشکالی ندارد. لذا خود امام(ره) هم تفتن به این مسأله داشته‌اند و فرموده‌اند «لو فرض صحته و امکانه»؛ اشکالی که ما داریم این است که «فوق العقد به مشکل لان الإشارة إلى السبب لا توجب وجوده و تحققه»؛ می‌فرمایند چگونه ممکن است که با يك اشاره به

سبب، سبب محقق شود، آن هم سببیت برای عقد پیدا کند؟ لفظ سبب برای ایجاد معامله است، و درست است که باید خود این لفظ انشاء شود تا معامله به دنبال آن بیاید، بگوییم مجرد همین که آخرس اشاره‌ی به این سبب کرده است، سبب محقق شده است، آیا با اشاره‌ی به نار، گرما می‌آید؟ چطور در تکوینیات نمی‌شود این حرف را زد که با اشاره به آتش، گرما محقق شود، در اعتباریات نیز، با اشاره به سبب، معامله محقق نمی‌شود.

اشکال سوم:

این است که أصلاً فقهاء که می‌گویند «اشارة الآخرس»، ظهور کلمات فقهاء در همان فرض اول است که خود اشاره را می‌خواهند سبب برای ایجاد معامله قرار دهند. بخواهیم کلمات فقهاء را حمل کنیم بر این فرض دوم؛ یعنی بگوییم در آنجایی که اشاره، اشارة الى السبب، می‌فرمایند این مشکل بلکه ممنوع است. و حق هم با ایشان است و این ممنوع است، چون بر خلاف ظاهر کلمات است. فقهاء در کلماتشان می‌گویند همانطور که لفظ، سبب است، این هم قائم مقام لفظ است، پس این هم سبب است، نه اینکه اشاره‌ی به سبب باشد. یعنی اصلاً شما اگر بخواهید این کلمات فقهاء را بر این فرض دوم حمل کنید، کاملاً بر خلاف ظاهر عمل کرده‌اید.

لذا می‌فرمایند پس ما برای اشاره آخرس دو فرض ذکر کردیم؛ آن صورتی که الان ملاک و محل بحث است، همان فرض اول است که می‌خواهیم خود اشاره را سبب برای ایجاد معامله قرار دهیم. بعد از این مطالبی که فرموده‌اند عجیب این است که دو مرتبه همانی را که ما هم ادعا داریم می‌فرمایند؛ که اگر کسی گفت خود اشاره از اسباب عقلائیه است و ادله عامه از این سبب عقلائیه انصراف ندارد، ما هم می‌گوییم معامله با او واقع می‌شود.

تفاوت نظر استاد با فرمایش مرحوم امام(ره)

فرق بین عرض ما و فرمایش ایشان این شد که ما عرض کردیم اگر «اشاره» از اسباب عقلائیه است، این دیگر نیازی به دلیل و عمومات ندارد، همین مقداری که ردع نشده باشد کافی است. ولی امام(ره) می‌فرمایند اگر از اسباب عقلائیه باشد عمومات در صورتی که انصراف از او نداشته باشد شاملش می‌شود. بحث بعدی در همین کتاب امام(ره) این است که اگر فقیهی گفت ما دلیلی بر صحت اشاره آخرس نداریم و در صحت معامله شك می‌کنیم، اینجا باید چه کنیم؟

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.